

# پیوند مفهومی و کارکردی

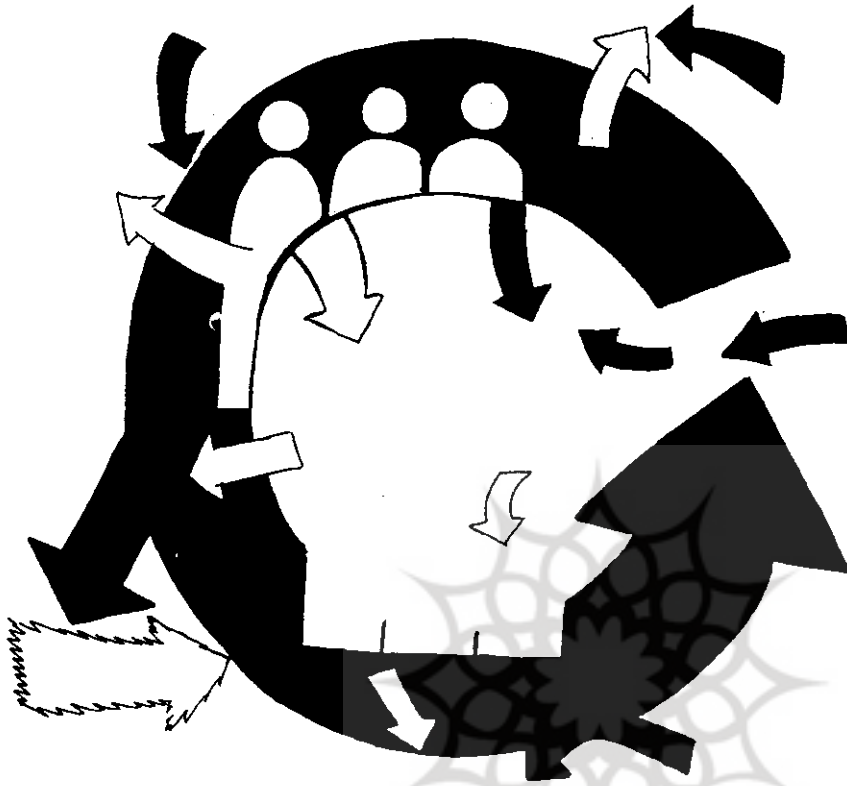
## جامعه مدنی و

### سیاست خارجی:

#### مورد

## جمهوری اسلامی ایران

محمدرضا دهشیری \*



مقدمه:

در خصوص رابطه میان جامعه مدنی و سیاست خارجی دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول معتقد به تبیین ماهوی و دیدگاه دوم معتقد به پیوند دیالکتیکی است. دیدگاه اول که بیشتر مربوط به نظریه پردازان کلاسیک چون ماکیاول و هابس می شود بر این اعتقاد است که با توجه به تفاوت ماهوی میان دو عرصه داخلی و خارجی، نوعی دوگانگی میان جامعه مدنی و سیاست خارجی وجود دارد. این تمایز یکی به لحاظ تفاوت محیطی و دیگری به لحاظ تمایز بازیگران است. در محیط داخلی، حکومت از «انحصار خشونت سازمان یافته»، توان برقراری نظم، قانونگذاری و اجرای قانون بر مبنای قدرت سرکوب و فشار برخوردار است و برای اعمال حاکمیت در عرصه داخلی می تواند به قوه قهریه متوسل شود، اما در سطح بین المللی هیچ گونه ابزار قهرآمیزی برای تحمیل قواعد رفتاری بر بازیگران

دولتی، و هیچگونه ضمانت اجرایی برای رعایت قوانین بین المللی وجود ندارد. از سوی دیگر، تنها بازیگر اصلی در نظام بین الملل، دولتها هستند و روابط میان دولت - ملت ها از ماهیت حکومتی برخوردار است. از دیدگاه مزبور بر روابط بین دولتی (*interstate relations*) تأکید می کند و اهمیت و تأثیر روابط بین ملیتی (*Transnational relations*) را نادیده می انگارد.

دیدگاه دوم که به پیوندی دیالکتیک میان جامعه مدنی و سیاست خارجی اعتقاد دارد، بر این نظر است که اولاً «تباستی قائل به برتری یکی از این دو مقوله بر دیگری شد، چرا که هم جامعه مدنی متأثر از شرایط بین المللی

\* دکتر محمدرضا دهشیری، استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

است و هم سیاست خارجی تأثیرپذیر از شرایط محیطی داخلی می‌باشد. با توجه به برهمکنش (*interaction*) میان این دو مقوله از لحاظ محیطی و نوع بازیگران، پیوندی عمیق (*linkage*) میان جامعه مدنی و سیاست خارجی یک کشور وجود دارد. زیرا از یکسو، در نظم نئولیبرال کنونی، دنیای وابستگی متقابل، عصر فعلی ارتباطات و موج سوّم دموکراسی، مسائل بین‌المللی بر این ارتباط تأثیر گذار هستند و از سوی دیگر، نوع رژیم حکومتی و نیز افزایش اهمیت بازیگران غیر حکومتی در عرصه‌های داخلی (احزاب و گروه‌های ذینفوذ) و خارجی (بازیگران غیر حکومتی بین‌المللی از قبیل کلیسا، نهادهای فرهنگی، سندیکاها، بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی) بر این ارتباط دیالکتیکی تأثیر گذاشته‌اند. با توجه به پیوند مزبور میان جامعه مدنی و سیاست خارجی، فرضیه اصلی تحقیق حاضر آنست که میان نضج جامعه مدنی در داخل و سیاست خارجی معتدل، منفعت و باز، همکاری جویانه و تنش زدا ارتباط مستقیم وجود دارد. علاوه بر اینکه جامعه مدنی در سطح داخلی از خودکامگی و هرج و مرج جلوگیری می‌کند، در روابط بین‌المللی از زورمداری و جنگ پیشگیری می‌کند و با نهادینه‌سازی اصل تساهل و مدارا در داخل، زمینه گفتگو میان تمدن‌ها را در خارج فراهم می‌سازد. فرضیه رقیب معتقد به عدم ارتباط میان جامعه مدنی و سیاست خارجی است. با توجه به این فرضیه، شاخص‌های همبستگی میان دو مقوله مزبور را رژیم حکومتی کثرت‌گرا، نظم نئوکنسرواتیسم جهانی، وابستگی متقابل جوامع، نضج بازیگران غیر حکومتی، افزایش روابط بین‌المللی، نوع رابطه بین ملیت و حکومت، نحوه نگرش دولت‌ها به حاکمیت ملی تشکیل می‌دهند.

براین مبنا، سؤال اصلی تحقیق آنست که «آیا پیوندی دیالکتیک میان نضج جامعه مدنی و نوع سیاست خارجی وجود دارد؟» پاسخ به این پرسش اصلی، نیازمند بررسی سؤال‌های فرعی زیر است:

۱- ابعاد تأثیرات متقابل جامعه مدنی و سیاست بین‌الملل چه می‌باشد؟

۲- آیا نحوه نگرش دولت‌ها به حاکمیت بر پیوند جامعه مدنی و سیاست خارجی تأثیر دارد؟

۳- تأثیر نظام کنونی بین‌الملل بر این پیوند چیست؟

۴- آیا روابط بین‌المللی بر پیوند جامعه مدنی و

سیاست خارجی تأثیر گذار است؟

۵- آثار و نتایج نضج جامعه مدنی در عرصه سیاست خارجی چه می‌باشد؟

۶- پیوند میان جامعه مدنی و سیاست خارجی در نظام جمهوری اسلامی چه می‌باشد؟

تحقیق حاضر سعی دارد به سؤالات فوق به نحو مبسوطی پاسخ گوید.

**گفتار نخست: پیوند مفهومی میان جامعه مدنی و سیاست بین‌الملل:**

این پیوند را می‌توان از زوایای مختلف مورد مذاقه قرار داد که در این رابطه ابتدا به بررسی ابعاد تأثیرات متقابل جامعه مدنی و سیاست بین‌الملل می‌پردازیم:

**الف: ابعاد تأثیرات متقابل جامعه مدنی و سیاست بین‌الملل**

جامعه مدنی به عنوان شبکه‌ای از نهادهای واسط میان حوزه خصوصی و حوزه حکومتی، دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - ارتباطاتی است که در قرن بیستم دستخوش تغییر شده‌اند. لذا شایسته است برهمکنش (*interaction*) میان جامعه مدنی و سیاست خارجی از این سه منظر مورد بررسی قرار گیرد:

#### ۱- بُعد اقتصادی:

جامعه مدنی در بعد اقتصادی به معنای نهادی مستقل برای حفظ حقوق عرصه خصوصی در قبال تعدی حوزه عمومی از طریق سازماندهی گروه‌های حرفه‌ای و بازیگران اقتصادی مانند اصناف، سندیکاها، فدراسیون‌ها، اتحادیه‌ها و شرکت‌هاست. این سپهر خود مختار که میان دولت و شهروندان قرار دارد، محصول اقتصاد صنعتی و رشد تکنولوژی در عصر مدرنیسم است. اما در عصر کنونی وابستگی متقابل، که حوزه‌های مزبور با یکدیگر متداخل گشته‌اند اقتصاد ابعادی بین‌المللی یافته است. با جهانی شدن تولید سرمایه‌داری، دولت دیگر صرفاً پدیده‌ای ملی نیست بلکه ابعادی بین‌المللی نیز پیدا کرده است که این امر موجب وابستگی جامعه مدنی به دولت شده است. یعنی عصر مرکانتلیسم و سوداگری (که در آن دولت در حوزه جامعه مدنی دخالت نمی‌کرد و استقلال جامعه مدنی مبتنی بر

نظریه لسه فر<sup>(۱)</sup> و دست نامرئی<sup>(۲)</sup> آدام اسمیت بود) به سرآمده است و با توجه به نظریه جان مینارد کینز مبنی بر

## ■ جامعه مدنی توانسته است نقش افکار عمومی بین المللی را ارتقاء بخشیده و نوعی پیوند میان افکار عمومی داخلی و بین المللی ایجاد نماید و این مهم را به عنوان دروندادی عمده در فرآیند تصمیم گیری سیاست خارجی دولت‌ها وارد کند.

لزوم افزایش نقش حمایتی و ارشادی دولت در کنار نقش رقابتی آن، دولت رفاهی برای حل معضلات اقتصادی وارد عمل شده و در جامعه مدنی رخنه پیدا کرده است. با توجه به تداخل نقش دولت و جامعه مدنی در امور اقتصادی داخلی است که سیاست اقتصادی دولت در بعد خارجی نیز متأثر از برهمکنش دو حوزه مزبور می‌باشد.

۲- بُعد سیاسی:

جامعه مدنی در بُعد سیاسی موجب مشارکت سیاسی مسالمت آمیز مردم در انتخابات و مانع از آن می‌شود که حکومتگران فرآیند انتخابات را به نفع خود تغییر دهند. به عبارت دیگر، جامعه مدنی موجب بالارفتن فرهنگ سیاسی جامعه یعنی دست به دست شدن قدرت سیاسی بدون خشونت، به صورت مسالمت آمیز و با مشارکت وسیع گروه‌های سیاسی در زندگی سیاسی می‌گردد. جامعه مدنی سپهری متمایز از دولت است که آن را وادار به اجرای قوانین مبتنی بر کثرت گرایی می‌نماید. قانونگرایی موجب آزاد گذاشتن افراد در عرصه زندگی خصوصی، توازن قدرت میان جامعه مدنی و حکومت می‌شود که این امر به نوبه خود موجب قدرتمندی دولت در عرصه بین‌المللی و افزایش نقش و پرستیژ جهانی آن می‌گردد. رابطه متعادل دولت با گروه‌های غیر دولتی و تأکید آن بر قانونگرایی و تحمل عقاید گروه‌های مخالف موجب اشتهار آن دولت به رعایت موازین و مقررات بین‌المللی و افزایش نقش فعال آن در دیپلماسی چند جانبه گرایی (*multilateralism*) می‌گردد. رابطه دولت و جامعه مدنی و تأثیر آن بر سیاست خارجی از چند لحاظ اهمیت بیشتری در قرن بیستم یافته است.

نخست آنکه به گفته آنتونیو گرامشی *Antonio Gramsci*

اندیشمند ایتالیایی جمع‌گرا (۱۸۹۱-۱۹۳۷)، دولت در قرن بیستم در برگیرنده جامعه مدنی است. به عبارت دیگر، جدایی سنتی نسبی میان جامعه مدنی و دولت از میان رفته است و بر مبنای نظریات پولانزاس، اکثر تعارضات در درون دولت تجلی یافته است. دولت در قرن بیستم آنقدر گسترده و فراگیر شده است که جامعه مدنی را در خود حل کرده و

حالی هژمونیک نسبت به آن یافته است. با توجه به اینکه شکاف سنتی میان دولت و جامعه مدنی از بین رفته و دولت به کانون اصلی منازعه طبقاتی تبدیل شده است، نقش جامعه مدنی به عنوان جامعه‌ای خود سامان (*self-regulative*) متأثر از تسلط ایدئولوژیک دولت مداخله‌گر از طریق رضایت و اجبار است.<sup>(۱)</sup> در اینصورت خود مختاری نسبی جامعه مدنی صرفاً بر مبنای نظریه حداقل گرا تحقق می‌یابد و گرنه بر اساس نظریه حداکثرگرا، جامعه مدنی از استقلال لازم در قبال دولت قرن بیستم برخوردار نیست؛ لذاست که بر مبنای تعامل میان این دو حوزه و بویژه نقش فراگیر دولت، سیاست خارجی شکل می‌گیرد.

دوم آنکه رابطه دولت و جامعه مدنی متأثر از نضج فرهنگ دموکراسی (یعنی پذیرش همگان توسط همگان و تحمل نظرات مخالف) در جهان است. سعی غالب بر آنست که نظام بین‌الملل از حالت ناهمگنی به حالت انسجام و همگونی برسد که در این رابطه همگرایی‌های منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی مستلزم تحقق فرهنگ سیاسی بین‌المللی بر مبنای ارزشهای ادراکی - عقلانی است. شاید بتوان گفت که جامعه مدنی صرفاً دارای بعد داخلی نیست بلکه می‌توان برای جامعه مدنی جنبه‌ای بین‌المللی نیز در نظر گرفت. وجود نهادهای غیر حکومتی بین‌المللی موجب نمو جامعه مدنی در داخل کشورها و در نهایت تغییر ماهیت دولت می‌شود؛ و به گفته هابرماس، این عقل جمعی و این عقل ارتباطی باید در تار و پود دولت منعکس شود و آن را دگرگون سازد. لذا دولت با خشونت و شدت عمل، جای خود را به دولتی مسالمت‌گرا هم در عرصه داخلی و هم در حوزه بین‌المللی می‌دهد زیرا نمی‌توان دولتی خشن را در

۱ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک: داود غریباق زندی، رابطه جامعه مدنی و دولت: بررسی

مقایسه‌ای لاک و گرامشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال دوم تحصیلی ۷۶-۱۳۷۵ و مارتین کارنوری، نظریه‌های دولت ره به کجامی برنده، ترجمه ابوالفضل دلاری، فصلنامه راهبرد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۴، صفحه

دریای آرام جامعه مدنی یافت. با این دیدگاه، دولت قدرتمند، دولت قانونمند است که قانون را در تمامیت آن چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی به اجرا می‌آورد. بنابراین، نضج فرهنگ دموکراسی موجب تحقق پلورالیسم بین‌المللی به عنوان یکی از تعاملات بین‌الملیتی بر روابط بین دولتی می‌گردد و به گفته ساموئل فاینر فرهنگ سیاسی بالا (دست به دست شدن قدرت به صورت مسالمت آمیز) و مشارکت وسیع مردم در زندگی سیاسی داخلی موجب افزایش نقش دولت - ملت در عرصه بین‌المللی می‌گردد.

سوم آنکه با توجه به ورود جامعه جهانی به موج سوم دموکراسی (از ۱۹۷۴ به بعد)، گسترش دموکراسی در داخل با توسعه روابط بین‌المللی و تثبیت اقتدار خارجی ملازمه دارد. به گفته هانتینگتون، تأکید بر رعایت حقوق بشر و دموکراسی شدن جوامع از سوی نهادهای بین‌المللی همکاری جویانه (چون جامعه مشترک اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا)، موجب تأثیر جو بین‌المللی بر فرآیند دموکراسی در داخل کشورها شده است. دموکراسی‌ها گر چه دائماً تحت فشار افکار عمومی داخلی قرار دارند، اما از دیدگاه مارسل مرل، از دو اهرم قدرتمند برخوردارند: یکی انعطاف کارکرد و قدرت انطباق با مقتضیات محیط داخلی و خارجی در درازمدت و دیگری توانایی بسیج منابع مادی و انسانی در زمان بحران و برخورداری از حمایت قطعی مردمی.<sup>(۱)</sup> با توجه به این اقتدار است که به گفته اندیشمند فرانسوی الکسی دو توکویل<sup>(۲)</sup>، ارتش دمکراتیک از حمایت مردمی برخوردار است و می‌تواند به بازدارندگی دشمن از طریق بسیج نیروهای مردمی بپردازد. سعدی این نکته را با بیانی شیوا مطرح کرده است:

پادشاهی کو روا دارد ستم برزیردست

دوستدارش روز سختی دشمن زور آوردست

با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین

زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست

آری، سازمان‌های جامعه مدنی موجب اقتدار دولت و تقویت آن در مقابل هر گونه تجاوز احتمالی خارجی می‌گردد.

چهارم آنکه بر اساس رهیافت قانون و امنیت جمعی

(*law and collective security approach*) در صورت وجود

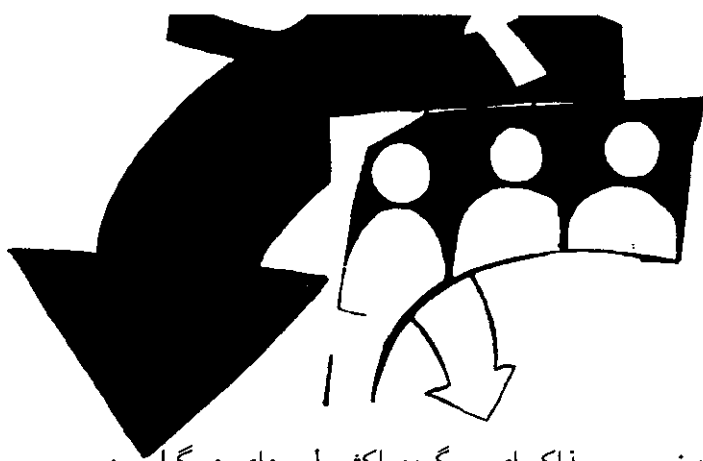
نهادهای مدنی لازم در دولتهای ملی، صلح و ثبات در سطح بین‌المللی مستقر می‌گردد. بر مبنای این دیدگاه، نظام

بین‌المللی، به عنوان جامعه‌ای متشکل از دولت‌ها و شهروندان تلقی می‌شود که تصمیمات دولت‌ها در آن، در حقیقت انعکاس عقاید شهروندان آن دولت‌هاست. دولت‌ها در صورتی که در داخل برای نهادهای خصوصی اهمیت قائل شوند و از هرج و مرج در زندگی سیاسی پرهیز کنند، در خارج نیز ضمن رعایت هنجارهای بین‌المللی و احترام دو جانبه و پایبندی به اصول نزاکت بین‌المللی، جامعه جهانی را در صلح و ثبات فراگیر یاری می‌دهند. در واقع، دولت‌ها، با اعطای بخشی از حاکمیت خود به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، سعی در تضمین صلح و ایجاد حس مشترک همکاری دارند. حلقه رابط میان تحقق جامعه مدنی در داخل و همکاری دولت‌های دمکراتیک در جهان، نهادهای بین‌المللی هستند که ضمن نزدیک ساختن نظرات دولت‌ها در خصوص نظم جهانی، راهی برای ایجاد جامعه‌ای صلح‌آمیز بر مبنای همکاری و مسالمت‌جویی و تنش‌زدایی هموار می‌سازند. به عبارت دیگر، آنان دیدگاه رئالیستی نظام بین‌المللی (یعنی مجموعه‌ای از متغیرهای دولتی که در تعامل و تقابل با یکدیگر به سر می‌برند و تأثیرگذاری یکی باعث تصمیم‌گیری دیگری می‌شود) را به کنار نهاده و جامعه بین‌المللی هدلی بال (یعنی گروهی از دولت‌ها که در منافع مشترک و ارزش‌ها سهیم می‌باشند و خود را به رعایت مجموعه‌ای از قوانین مشترک در روابط با یکدیگر ملزم دانسته و در کار برای نهادهای مشترک سهیم هستند) را جایگزین آن ساخته‌اند. با عنایت به پیوند عمیق بین مسالمت‌جویی و تحمل عقاید مخالف در داخل و تنش‌زدایی و همکاری بین‌المللی در خارج است که آنان معتقدند دموکراسی‌ها هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند، زیرا دولت‌ها به عنوان نمایندگان ملت‌ها، قواعد و هنجارهایی را ایجاد می‌کنند که اساس سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد.<sup>(۳)</sup> به عبارت دیگر، هر اندازه کشوری از رضایت شهروندانش برخوردار باشد، از مقبولیت بیشتری نزد جامعه جهانی

۱ - از دیدگاه هانتینگتون در مقاله "موج سوم دموکراسی"، موج اول دموکراسی از ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۲، موج دوم دموکراسی از ۱۹۴۳ تا ۱۹۶۲ و موج سوم دموکراسی از ۱۹۷۴ تا کنون بوده است.

2 - Alexis de Tocqueville, *De La democratic en Amerique*.

3 - Hedley Bull, *The Anarchical society. A study of order in world politics*, london, Macmillan, 1977.



برخوردار است و هر اندازه کشوری در داخل دموکراتیک‌تر و کثرت‌گراتر باشد در خارج نیز از میزان تحمل بیشتر در برابر دیدگاه‌های مخالف برخوردار است و برای نظرات آزادانه ملت‌ها احترام بیشتری قائل است. وجود فضای باز سیاسی در داخل بویژه در دموکراسی‌های انجمنی، نظام‌های نیمه فدرال یا نظام ستون‌ها با گرایش یک کشور به گفتگو و مذاکره و تفاهم در سیاست خارجی ملازمه دارد. از این روست که در نظم کنسرواتیسم جدید بین ثبات و نظم در دو سطح ملی و بین‌المللی پیوندی تنگاتنگ و عمیق وجود دارد و انتظام درونی با نظم بیرونی تلازم و انطباق دارد. در عصری که دولتها به حفظ وضع موجود از طریق ایجاد سازش میان منافع متضاد احزاب و گروه‌های ذینفوذ در داخل کشور اهتمام دارند، زمینه‌های ایجاد تفاهم و سازش بین منافع ملی متضاد و گرایش به حل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی از طریق دیپلماسی فراهم شده است. به دیگر سخن، مقتضای زندگی شهرنشینی و برقراری رفاه میان شهروندان و نیز استقرار نظم و نسق داخلی آنست که در عرصه بین‌المللی نیز کشورها منازعات ایدئولوژیک را به کناری نهند و به همکاری‌های دوجانبه یا چند جانبه اهتمام نمایند. این امر موجب تمایل دولت‌ها به گفتگو و مذاکره و همکاری متقابل به جای گرایش به جنگ و ستیز می‌گردد. به عبارت دیگر، نظام محافظه کار (که علیرغم وجود برخی رقابتها بر حفظ نظم و صلح و ثبات بین‌المللی تأکید دارد)، جایگزین نظام رقابتی - ستیزشی (مبنتی بر منافع ملی متضاد و متخالف) شده است.

پنجم آنکه، با توجه به اینکه در دنیای کنونی حاکمیت مذاکره‌ای جایگزین حاکمیت تام شده است و با توجه به نفوذ و تأثیرگذاری دولت بر جامعه مدنی، نهاد خود مختار اخیر نیز تحت تأثیر این تحول (در گستره حاکمیت) قرار گرفته است. به عبارت دیگر در حال حاضر نمی‌توان معتقد به حاکمیت تام در دیدگاه حداکثرگرا (یعنی استقلال تام تصمیم‌گیری و غیر قابل خدشه بودن تمامیت سرزمینی) بود بلکه حاکمیت ناقص در دیدگاه حداقل‌گرا (یعنی استقلال نسبی تصمیم‌گیری و ضرورت دست کشیدن از قسمتی از حاکمیت ملی بر مبنای مذاکره و توافق و تفاهم متقابل به منظور کسب منافع بیشتر) با توجه به اینکه در عصر نئولیبرال فعلی (که بر برتری نیروهای افسار گسیخته اقتصاد استوار است) پارادایم وابستگی متقابل حاکم است، جایگزین حاکمیت تام شده است. لذا استقلال جامعه مدنی

نیز نسبی و مذاکره‌ای می‌گردد. اکثر طرح‌های همکاری در سطح منطقه‌ای چه در میان بازیگران دولتی و چه بازیگران غیرحکومتی و بیشتر معادلات سیاسی تحت الشعاع سوداگری‌ها و ضرورت‌های اقتصادی قرار گرفته است. ضرورت اطمینان از ثبات بازار تجاری و اقتصادی و فراغت خاطر از سیر فزاینده درآمدهای مالی موجب شده که دولت‌ها تعارضات ایدئولوژیک ناشی از تضاد منافع ملی و اراده استقلال طلبی تام را به کناری نهند و به سوی همکاری اقتصادی، در عرصه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای روی آورند. بر اساس مکتب وابستگی متقابل (*Economic interdependence approach*) که بر تلفیق منافع متضاد و ایجاد منافع مشترک میان دولت‌ها و تسهیل همکاری‌های متقابل تأکید دارد و بر مبنای نظم نئولیبرال کنونی که معتقد به وجود رابطه مستقیم میان کارکرد صحیح اقتصاد داخلی و سطح توسعه اقتصادی از یکسو و میزان نفوذ و تأثیرگذاری آن واحد ملی در عرصه بین‌المللی از سوی دیگر است، ضرورت مبادلات اقتصادی موجب افزایش اهمیت بازیگران غیر حکومتی و برهمکنش میان جوامع مدنی و تأثیر بر سیاست خارجی دولتها شده است به گونه‌ای که همزمان با افزایش مبادلات خارجی با سایر کشورها بر اساس منافع متقابل شاهد نضج جامعه مدنی و اقبال دولتها به روند خصوصی‌سازی و افزایش همکاری‌های اقتصادی نهادهای داخلی هستیم. این امر خود مختاری جامعه مدنی را نیز دچار خدشه ساخته و هویت مستقل آن را نسبی نموده است.

ششم آنکه بر مبنای نظریه تقارن (*convergence*) که توسط ریمون آرون و سوروکین شکل یافته است، شاهد ظهور «عقل‌گرایی ناگفته» در روابط میان دولت‌ها هستیم. بدین معنا که با توجه به مقتضیات زندگی شهرنشینی، شایسته است دولت‌ها به حقوق و آزادی‌های شهروندان احترام گذارند و از خودبینی و خود محوری پرهیز نمایند و نیز مقتضیات روابط اقتصادی در دنیای نو صنعتی موجب شده که به دلیل نیازهای متقابل، کشورها خودگرایی مقدس

(*egoisme sacre*) را به کناری نهند و بر مبنای منافع متقابل و احترام دو جانبه به مبادلات تجاری و بازرگانی با سایر کشورها اقدام نمایند.<sup>(۱)</sup>

### ۳- بعد فرهنگی ارتباطاتی:

یکی از اهداف سیاست خارجی، برقراری روابط فرهنگی و علمی با سایر کشورها و استفاده از تجارب اطلاعاتی و ارتباطاتی آنان است. حکومت‌ها به عنوان نماینده دولت‌ها در راستای افزایش پرستیژ ملی، بر درخشش فرهنگی و تمدنی کشور خود تأکید می‌کنند تا از این رهگذر قدرت معنوی خود را فزونی بخشند. با توجه به اینکه در دنیای کنونی در دهکده جهانی مک لوهان زندگی می‌کنیم و انقلاب جهانی ارتباطات جهان را به سان شبکه‌ای در هم تنیده درآورده است، عنصر دانایی (به تعبیر آلوین تافلر) و افزایش خلاقیت‌های فکری و توانایی‌های ذهنی ملت‌ها و نیز ارتقاء سطح آموزشی و بنیه فرهنگی - تمدنی یک کشور در عرضه داخلی، موجب افزایش نقش بین‌المللی آن کشور در جامعه جهانی می‌شود. این پیوند درون و برون به ویژه با حاکمیت مکتب فرارفتارگرایی در عرصه روابط بین‌الملل سازگاری دارد. بر مبنای این مکتب، سطوح تحلیل فردی (شامل ایدئولوژی‌ها و روانشناسی اجتماعی)، دولتی (شامل عوامل سیاسی داخلی، تصمیم‌گیری بوروکراتیک، گروه‌های فشار و ائتلاف‌های ذینفع) و سیستمیک (شامل توزیع قدرت میان دولت‌ها، تأثیرات رفتاری بازیگران حکومتی و ساختار و فرآیند نظام بین‌الملل) (از دیدگاه ارنست هاس<sup>(۲)</sup>) ساختار نظام بین‌الملل همانا سیستم عینی است که بر تعداد بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل تأکید می‌کند و فرآیند نظام بین‌الملل همانا سیستم تحلیلی است که بر نوع روابط همکاری جویانه، رقابت آمیز و یا ستیزشی میان بازیگران قدرتمند تأکید دارد، با یکدیگر تلفیق و امتزاج یافته‌اند. با توجه به تلفیق پوشش‌های به ظاهر متناقض ملی و بین‌الملل و یا دو سطح تحلیل خرد و کلان در جهان کنونی، جامعه مدنی و سیاست خارجی با یکدیگر پیوندی مفهومی و ساختاری می‌یابند. بدین معنا که افزایش آگاهی جوامع از اوضاع، شرایط و فرهنگ یکدیگر موجب شناخت نقاط مشترک برای تشریک مساعی در عرصه‌های منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردد که این امر به گسترش ارتباطات کمک می‌نماید. اهمیت بعد فرهنگی - ارتباطاتی در خصوص پیوند جامعه مدنی و سیاست خارجی از آن روست که جامعه مدنی به عنوان بخشی از

حوزه اجتماعی وظیفه نهادینه سازی خدمات آموزشی را به عهده دارد. وجود سازمان‌های غیر انتفاعی اعم از مدارس و دانشگاهها و مؤسسات هنری، علمی و پژوهشی و سرمایه گذاری بخش خصوصی در امور مطبوعاتی و رسانه‌ای موجب شده که اینگونه نهادهای واسط بر نقش فزاینده وسایل ارتباط جمعی تأکید کنند، بویژه آنکه در جوامع در حال توسعه، نقش و وظیفه جامعه مدنی آگاهی بخشی و روشننگری (فراتر از چارچوب صنفی) است که در نهایت بر فرآیند سیستم تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تأثیری بسزا می‌گذارد.<sup>(۳)</sup>

از سوی دیگر، جامعه مدنی به عنوان نهاد شکل دهنده افکار عمومی داخلی و منتقل کننده نظرات عمومی به حکومتگران، نقش ارتباطی خود را افزایش داده و از این رهگذر توانسته است به نقش دولت نیز در روابط بین‌المللی جهت دهد. بدین معنا که با توجه به اینکه در نظام کنونی موازنه حقوقی جایگزین موازنه قوا شده و دیپلماسی آشکار جای دیپلماسی سری را گرفته و دیپلماسی پارلمانتاری یا کنفرانس ضرورت توجه به افکار عمومی بین‌المللی را بیش از پیش ایجاد کرده است. جامعه مدنی توانسته است نقش افکار عمومی بین‌المللی را ارتقاء بخشیده و نوعی پیوند میان افکار عمومی داخلی و بین‌المللی ایجاد نماید و این مهم را به عنوان دروندادی (*input*) عمده در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها وارد کند.

**ب: تأثیر نحوه نگرش دولت‌ها به حاکمیت بر پیوند جامعه**

### مدنی و سیاست خارجی

برخی دولت‌ها خواهان اعمال حاکمیت تام در عرصه داخلی هستند که این امر یا ناشی از نوع رژیم و یا ایدئولوژی حکومتی است. حکومت‌های توتالیتر که مصلحت حکومتی را بر مصلحت جامعه مدنی ترجیح می‌دهند و حکومت‌های اوتاریتر (اقتدارگرا) که مصلحت حوزه خصوصی مرتبط با جناح حاکم را بر جامعه مدنی ترجیح

1 - James Rosenau, *Linkage Politics: Essays on the Convergence of the National and International Interests*, New York: The Free Press, 1969, 352 pages.

2 - Ernest Hass

۳ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک: گفتگو درباره جامعه مدنی در پرتو رویداد دوم

خرداد، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، از صفحه ۴۶ به بعد.

می‌دهند، معتقدند بایستی سلطه کامل دولت بر کلیه نهادهای اجتماعی اعمال گردد. این نحوه اعمال حاکمیت، موجب می‌شود که دولت‌های مزبور در عرصه بین‌المللی نیز خواهان حاکمیت تام باشند و در این راستا به استراتژی انزواطلبی سیاسی و یا اوتارسی اقتصادی روی آورند یعنی داخلی خود، ترجیح می‌دهند در لاک دفاعی فرو خزند، مرزها را به روی جهان خارج ببندند، رابطه را با سایر کشورها محدود سازند و انحصار بازرگانی خارجی رابه خود اختصاص دهند و نوعی سیاست پروتکسیون‌یسم یا خود حفاظتی را از خود بروز دهند. اینست که انزواطلبی آنان گاه منجر به سیاست‌های تقابلی و ایستارهای پرخاشگرانه می‌شود. این‌گونه حکومت‌ها که بر اتانیزم (Etatism) و دولت‌گرایی تأکید دارند، معتقد به سیطره بر جامعه مدنی و یا حذف آن می‌باشند. از دیدگاه هانا آرنت، نظام‌های توتالیتر برای تحکیم قدرت خود نیازمند نابود کردن روابط خاص موجود در جامعه مدنی هستند. انهدام این روابط به معنای از بین رفتن بعد خصوصی حیات اجتماعی است که در حکومت دمکراسی به شکل خود مختاری فردی تجلی می‌یابد.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر، به گفته آرنت، حکومت توتالیتر با از بین بردن جدایی میان جامعه مدنی و دولت موجب از بین رفتن جدایی میان فضای خصوصی و فضای عمومی می‌گردد و بدین‌گونه سعی در اعمال سلطه کامل بر جامعه مدنی و بلعیدن آن دارد. اما از سوی دیگر رژیم‌های کثرت‌گرا و دمکراتیک که به آراء ملت بهامی دهند و سعی در تحقق حداقل اجماع عمومی از طریق ایجاد هماهنگی میان منافع مختلف و عقاید متفاوت دارند، ضمن پذیرش حقوق و آزادی‌های فردی، بر نقش نهادهایی که موجب تحقق و گسترش این آزادی‌ها می‌شوند تأکید می‌نمایند. در این جوامع جامعه مدنی از دولت رهاست ولی در جهت دولت ستیزی عمل نمی‌کند. ماهیت عدم ستیزه جویی در جامعه مدنی، موجب ترویج سیاست مسالمت‌جویی در دو عرصه داخلی و خارجی می‌شود. نهادهای واسط (اعم از احزاب، گروه‌های سیاسی، انجمن‌ها و گروه‌های فشار و دینفود) به عنوان منعکس‌کننده خواست‌ها و درخواست‌های عرصه خصوصی به دستگاه حکومتی عمل می‌کنند و سعی دارند ضمن دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و حرمت عرصه خصوصی، مشارکت مؤثر همگان را در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه تضمین نموده و امکانات یکسان را برای

عامه مردم به منظور بهره‌گیری از توانایی‌های آنان در جامعه فراهم آورند. از این رو جامعه مدنی موجبات رشد نهادهای اساسی را از پایین به بالا ایجاد می‌کند و بر این مبناست که نظام بین‌الملل را بر مبنای تساوی حق حاکمیت ملّت‌ها بنا می‌نهد، روند روابط بین‌المللی را تسهیل می‌نماید و سعی در از بین بردن موانع ناشی از تعدد حکومت‌ها دارد. با توجه به اینکه در حکومت‌های دمکراتیک و کثرت‌گرا، حاکمیت داخلی مذاکره‌ای است و دولت، نهادهای خود مختار را در تعیین سرنوشت سیاسی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی سهیم می‌داند، حاکمیت خارجی نیز در این نوع حکومت‌ها مذاکره‌ای می‌گردد، یعنی این دولت‌ها با رضایت خود از قسمتی از حاکمیت خود صرف‌نظر کرده و از این طریق سعی در همکاری و هماهنگی با سایر واحدهای سیاسی و تنش‌زدایی با سایر حکومت‌ها دارند.

از سوی دیگر ایدئولوژی حکومتی نیز بر نحوه اعمال حاکمیت تأثیرگذار است. حکومت‌های رادیکال و افراطی دارای سیاست‌های تقابلی و حکومت‌های معتدل و میانه دارای سیاست‌های تنش‌زدا و مسالمت‌آمیز هستند. مارکسیست‌ها که دیدگاهی افراطی از مسائل داخلی دارند و معتقدند نزاع طبقاتی عامل مسلط در تاریخ بشریت است، سیاست خارجی را انعکاس تنش‌هایی می‌دانند که در عرصه سیاست داخلی وجود دارد. دیدگاه آنان مبنی بر ضرورت اعمال دیکتاتوری پرولتاریا برای تحقق حاکمیت تام بر بورژوازی، موجب آن شد که مسائل سیاست خارجی را در چارچوب منازعه طبقاتی داخلی تفسیر کنند و سیاست مقابله جویانه را در قبال سایر کشورها اتخاذ نمایند. لذا این‌گونه حکومت‌های ایدئولوژیک که دیدگاهی حداکثرگرا در خصوص اعمال حاکمیت دارند معتقد به ضرورت اعمال سلطه بر جامعه مدنی در داخل و اتخاذ سیاست انزواطلبی یا مقابله جویی در خارج هستند. لذاست که در دو عرصه داخلی و خارجی سیاست‌های افراطی و رادیکالی را به اجراء درمی‌آورند. به گفته مارسل مرل، در حکومت‌های مزبور مواضع سیاست خارجی سرسختانه ولی تاکتیکی هستند یعنی ممکن است در نهایت سکوت، تصمیم‌گیری سریع انجام شده و چرخشی ناگهانی در مواضع آنان پدید آید؛ لذا چنین حکومت‌هایی دارای سیاست‌های ناپایدار

هستند چراکه امور خارجی را عرصه منحصر حکومت تلفی می‌کنند و بدون مشورت مردمی اقدام به تصمیم‌گیری می‌نمایند. این در حالی است که در حکومت‌های معتدل و میانه (از جمله حکومت‌های دمکراتیک) تصمیم‌گیری‌ها کند و بر مبنای توجه به افکار عمومی و مشورت با عامه مردم در انتخابات است. لذا سیاست خارجی در چنین حکومت‌هایی از ثبات و تداوم بیشتری در مقایسه با حکومت‌های افراطی برخوردار است. بدین ترتیب حکومت‌های اوتاریتر و توتالیت‌ر دارای ظاهری مقاوم و سرسخت و باطنی آسیب‌پذیر و در حال تحلیل هستند. اینگونه رژیم‌ها نمی‌توانند احساسات آزادیخواهان مردم را نابود کنند و نیز یارای مقاومت در برابر خواست‌های مردم برای مدتی نامحدود ندارند. از این روست که سیاست‌های انزوای طلبانه آنان و تلاش آنان برای در لاک خود خزیدن ناپایدار است و به دلیل ضرورت‌های وابستگی متقابل مجبور به کاربرد تاکتیک‌های منعطف می‌گردند. دیکتاتوری‌ها در کوتاه مدت می‌توانند آزادانه‌تر عمل کنند اما در نهایت شکننده‌تر هستند زیرا از تمامی نیروهای خود به طور دائمی در نبرد استفاده می‌کنند و فاقد نیروهای ذخیره می‌گردند. این در حالی است که حکومت‌های دمکراتیک که از نوعی نظم و هارمونی در داخل برخوردارند بیشتر می‌توانند در عرصه بین‌المللی پایدار باشند و گرایش به نوعی هارمونی و انتظام در نظام بین‌الملل داشته باشند. از این روست که حکومت‌های کثرت‌گرا بیشتر خواهان حفظ وضع موجود و نوعی کنسرواتیسم یا محافظه‌کاری در دو عرصه داخلی و خارجی می‌باشند، در حالی که حکومت‌های انقلابی افراطی برای غلبه بر بی‌نظمی داخلی خواهان ایجاد نوعی بی‌نظمی بین‌الملل هستند و در نتیجه بر تغییر و دگرگونی فاحش در قواعد نظام بین‌المللی و انقلابیگری در عرصه جهانی تأکید می‌کنند.

با توجه به نکات فوق می‌توان نتیجه گرفت که کشورهایی که در خصوص حاکمیت، دیدگاهی حداقل‌گرا<sup>(۱)</sup> دارند از نوعی توازن در امور داخلی و خارجی برخوردارند و سرشت مسالمت‌آمیز درونی این‌گونه کشورهاست که موضع مسالمت‌آمیز آنها را در سیستم بین‌المللی تعیین می‌کند. اما کشورهایی که خواهان اعمال حاکمیت تام در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی هستند، از نوعی عدم توازن و ناهماهنگی و عدم هارمونی بین امور داخلی و خارجی رنج می‌برند، به گونه‌ای که گاه برای متقاعد ساختن جامعه

داخلی مبادرت به ایجاد بحران در منطقه و یا شعله‌ور ساختن آتش جنگ می‌نمایند تا ضمن بسیج کاذب توده‌ها، بتوانند به فرافکنی بحران درونی خود در عرصه خارجی بپردازند. از این روست که حکومت‌های مزبور که فاقد پایگاه مردمی و درصدد کم‌رنگ کردن جامعه مدنی هستند، بیشتر به تنش‌زایی و ایجاد بحران در روابط بین‌الملل روی می‌آورند. با عنایت به نکات فوق، آنچه بر پیوند میان جامعه مدنی و سیاست خارجی تأثیر بسزایی دارد، اولاً درجه خود مختاری حوزه خصوصی و ثانیاً نقش تنظیم‌کننده دولت است که بر روابط دو جانبه و چند جانبه یک کشور تأثیر می‌گذارد. در صورتی که حوزه خصوصی دارای نقشی کم‌رنگ و دولت دارای نقش قوی تنظیم‌کننده باشد روابط بیشتر جنبه بین‌دولتی خواهد داشت و در اینصورت پیوند میان جامعه مدنی و سیاست خارجی به حداقل می‌رسد. در صورتی که حوزه خصوصی از میزانی متوسط از خود مختاری برخوردار باشد و نقش تنظیم‌کننده دولت در روابط خارجی چندان قوی نباشد در اینصورت شاهد برقراری روابط بین‌المللی در سطح متوسط و در نتیجه نقش متوسط جامعه مدنی و پیوند میانه میان آن و سیاست خارجی خواهیم بود. در صورتی که فعالیت‌های حوزه خصوصی از خود مختاری قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشد و نقش تنظیم‌کننده دولت ضعیف باشد در این حالت روابط بین‌المللی در سطح اعلا برقرار می‌گردد و با توجه به نقش فزاینده جامعه مدنی، شاهد پیوندی عمیق میان این نهاد واسط و سیاست خارجی خواهیم بود. لذا، در صورتی که دولت در داخل به اعمال حاکمیت تام بپردازد، روابط محدود به مناسبات بین‌دولتی خواهد بود که در این صورت با توجه به تقلیل سطح روابط بین‌المللی، مناسبات دو جانبه بر مبنای منافع ملی متضاد استوار گردیده و سیاست خارجی از نوعی استراتژی مقابله‌جویی نشأت خواهد گرفت. اما در صورتی که دولت در داخل به اعمال حاکمیت نسبی بر مبنای نظریه حداقل‌گرا بپردازد ضمن اینکه موجبات ارتقاء نقش جامعه مدنی را فراهم می‌سازد، مناسبات بین‌المللی را تقویت می‌نماید که در اینصورت روند تفاهم و گفتگو میان ملت‌ها تسهیل می‌گردد و استراتژی مسالمت‌جویانه حکایت از پیوند میان جامعه



مدنی و سیاست خارجی خواهد کرد.

### ج: تأثیر نظام کنونی بین‌الملل بر پیوند میان جامعه

مدنی و سیاست خارجی

بر مبنای نظریه پیوند (linkage) که از سوی جیمز روزنو (Rosenau) در خصوص رابطه تنگاتنگ میان عناصر مختلف سیستم سیاسی داخلی و فشارهای ناشی از محیط خارجی ارائه گردیده است، فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از رهیافتی دینامیک مورد بررسی قرار می‌گیرد و تأثیر متقابل متغیرهای درونی و برونی در یک تحلیل سیستمیک مبتنی بر جریان درون‌داد - برونداد (input-output) مورد مذاقه واقع می‌گردد.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر، پیوند میان جهت‌گیری‌ها (orientations) و ایستارها (attitudes) در سیاست خارجی از یکسو و ساخت داخلی قدرت از سوی دیگر، متأثر از ساختار و فرآیند نظام بین‌الملل است. باین دیدگاه، ابتدا به بررسی بازیگران حکومتی و غیرحکومتی نظام بین‌الملل و سپس تجزیه و تحلیل پارادایم موجود در سیستم کنونی بین‌المللی اهتمام می‌نمایم.

۱ - از نظر ساختار نظام بین‌الملل، نکته حائز اهمیت آن است که در حال حاضر غیر از دولت‌ها بازیگران دیگری نیز در عرصه بین‌المللی فعالیت دارند. سازمان‌های بین‌المللی عمومی یا خصوصی، شرکت‌های چند ملیتی، کلیساها، انترناسیونال‌های سیاسی و سندیکایی، انحصار قدرت را از دولت‌ها گرفته‌اند که البته نتایج وابستگی متقابل اقتصادی در نظام بین‌الملل نقشی مهم در تحلیل دولت ایفاء نموده است. لذا سیاست خارجی در حال حاضر بیش از

■ با توجه به بین‌المللی شدن اقتصاد و آمیختگی اقتصاد داخلی و بین‌المللی و نیز افزایش نقش گروه‌های داخلی و بین‌المللی در فرآیند اقتصاد بین‌الملل، در حال حاضر شاهد افزایش روند روابط بین‌ملتها به عنوان عناصر تصمیم‌گیرنده اصلی به جای روابط بین‌دولتها هستیم.

گذشته مرتبط با منابع داخلی و متأثر از ابتکارات گروه‌های فراملی است. میکرو ناسیونالیسم‌ها، همبستگی‌های بین‌ملیتی اقتصادی یا ایدئولوژیک و سازمان‌های فراملی وارد رقابت با اقتدار دولت شده‌اند. گرچه این ائتلاف‌ها و همبستگی‌ها آنقدر قوی نیستند که بتوانند آلترناتیوی برای قدرت دولتی به حساب آیند (چراکه دولت از دو مزیت

غیرقابل قیاس یعنی زور سازمان یافته و عنصر تداوم برخوردار است) اما توان آن را دارند که اقدامات قدرت دولتی را خنثی نموده و کنترل مطلق عرصه سیاسی را از انحصار او بیرون آورند. لذا تعدد بازیگران غیر دولتی موجب زیر سؤال رفتن مرکزیت دولت شده است.

با وجود این، آقای ویلیام والاس معتقد است که وابستگی متقابل اقتصادی در نظام کنونی بین‌الملل نه تنها موجب کاهش نقش دولت - ملت‌ها نشده، بلکه آن را افزایش داده است. ضرورت کنترل اقتصاد داخلی و همکاری اقتصادی بین‌المللی، حکومت‌ها را به گسترش عرصه فعالیت بین‌حکومتی واداشته است. لذا در نظم نئوکنسرواتیسم کنونی، شاهد مداخله‌گرایی دولتی و تلفیق سوسیالیسم و ناسیونالیسم و بازگشت به آموزه‌های مرکانتیلیستی و سوداگرانه هستیم. در چنین فضای تلفیقی که مبتنی بر آمیختگی نئوسوسیالیسم و نئولیبرالیسم است، برهمکنش میان بازارها و دولت - ملت‌ها موجب تقارن سیاستهای ملی دولت - ملت‌ها بر مبنای پراگماتیسم شده است و سازمان‌های بین‌المللی غیر حکومتی توانسته‌اند به عنوان جامعه مدنی جهانی روند تفاهم و همکاری را سرعت بخشند.<sup>(۲)</sup> افزایش نقش سازمان‌های بین‌المللی غیر حکومتی (مانند فدراسیون بین‌المللی سندیکایی، کنفدراسیون سندیکاهای آزاد، سازمان‌های فرهنگی و روشنفکری و نهادهای مذهبی و ...) موجب فزونی نقش جوامع مدنی و در نهایت افزایش همکاری میان کشورها و هماهنگی (concertation) میان آنان در عرصه‌های هسته‌ای، اطلاعاتی، ارتباطاتی، فضانوردی، هواپیمایی و رسانه‌ای شده است.

تعامل میان دولت و جامعه مدنی را در عرصه سیاست خارجی باید از منظری دیگر مورد بررسی قرار داد. در واقع عرصه‌ای که حوزه تعامل میان دولت و جامعه مدنی است مجموعه فعالیت‌هایی را در برمی‌گیرد که به خاطر موضوعشان (اقتصاد، امور مالی، اطلاعات، ارتباطات،

1- James Rosenau, «Toward the study of National-international linkages», in *The scientific study of Foreign policies*, Frances pinter, 1980, pp.371-373.

2 - William Wallace, Paterson (W.E.), ed. *Foreign policy Making in Western House*, 1979.

تکنولوژی، فرهنگ) و تنوع بازیگران در صحنه (حکومت، ادارات، شرکت‌های عمومی یا خصوصی، سندیکاها، گروه‌های فشار، شخصیت‌ها...) در جایگاهی بینابین حوزه انحصاری دولت در سیاست خارجی (امور دفاعی، اتحادها و همکاری‌های نظامی) و حوزه انحصاری سیاست داخلی (مسائل مربوط به تقسیم اختیارات میان بخش‌های مختلف داخلی و رسیدگی به امور شهروندان) قرار دارند. این فعالیت‌ها دارای ماهیت مختلط و مرتبط با نظم داخلی و خارجی هستند. در این حوزه، قدرت حکومتی، انحصار فعالیت را از دست داده و مورد رقابت گروه‌های حرفه‌ای و یا ایدئولوژیکی است که در خارج از مرزها نیز فعالیت دارند. کارکرد شرکت‌های داخلی که با کشوری خارجی و یا بخش خصوصی کشوری دیگر روابط تجاری برقرار می‌کنند منجر به ایجاد تعاملات بین ملیتی در کنار روابط دیپلماتیک می‌شود. این امر موجب تداخل و تعامل رقابت داخلی و رقابت خارجی می‌گردد. حتی فعالیت این نهادهای مدنی موجبات بقاء، تداوم و اقتدار حکومتها را فراهم ساخته است چرا که به گونه‌ای ضمنی سبب افزایش منافع ملی و کاهش ضررهای دولتی و رونق بازار اقتصادی کشوری می‌گردد. لذا نهادهای مدنی بین ملیتی را می‌توان پارازیت‌های لازم برای بقاء دولت - ملت‌ها دانست.

۲- از نظر فرآیند (process) نظام بین‌الملل، بایستی شرایط محیطی کنونی از قبیل وابستگی متقابل، نو وابستگی کشورهای پیرامون به کشورهای متروپل، دهکده جهانی مکلوهان و عصر نوین ارتباطات و اطلاعات، بین‌المللی شدن اقتصاد در عصر نئولیبرال کنونی و کنسرواتیسم جدید، تحقق موج سوّم دمکراسی، گرایش به چند جانبه‌گرایی (multilateralism) و همگرایی (integration) و افزایش تعاملات بین ملیتی را مدنظر قرار داد.

بر اساس نظریه وابستگی متقابل، سیاست خارجی روند شناور انطباق میان تقاضاهای جامعه داخلی و تضییقات بین‌المللی است که بر همکنش (interaction) میان دو حوزه داخلی و خارجی و نیز روابط سیاسی دیپلماتیک و روابط بین ملیتی در چهار حوزه اطلاعات، بازرگانی و مبادلات کالاها، جریانهای مالی و پولی و جریان آزاد افراد و عقاید را موجب می‌گردد. با توجه به بین‌المللی شدن اقتصاد و آمیختگی اقتصاد داخلی و بین‌المللی و نیز افزایش نقش گروه‌های داخلی و بین‌المللی در فرآیند اقتصاد بین‌الملل، در حال حاضر شاهد افزایش روند روابط بین ملت‌ها به عنوان

عناصر تصمیم‌گیرنده اصلی به جای روابط بین دولت‌ها هستیم. در این رهگذر، نقش جامعه مدنی بین‌المللی به عنوان نهادهای واسطه بین ملیتی (بویژه شرکت‌های اقتصادی که نقشی عمده در سیاستگذاری‌های داخلی و خارجی دارند) قابل توجه است.

البته پیوند میان جامعه مدنی و سیاست خارجی گرچه متأثر از شرایط بین‌المللی اقتصادی در دنیای وابستگی متقابل و نئولیبرالیسم است اما به نحوی جامعه مدنی نیز می‌تواند این نظم را تحت تأثیر قرار دهد. در صورتی که این گونه نهادهای واسطه دولتها را به اجرای سیاست‌هایی در راستای رفاه عمومی (کاهش بیکاری، افزایش حقوق و دستمزد، رفع تورّم و گرانی)، کاهش فقر و شکاف طبقاتی (توجه به مشکلات اقتصادی قشر آسیب پذیر، حمایت از برنامه‌های رفاهی تأمین اجتماعی)، رفع نیازهای فرهنگی عمومی، تأمین عدالت اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی رهنمون سازند، ممکن است جهان مبتنی بر اقتصاد لجام گسیخته را تحت تأثیر قرار داده و با افزایش نقش حوزه‌های موازی، اختلافات موجود از لحاظ سطح قدرت میان دولت‌های ضعیف و قدرتهای بزرگ را کاهش دهند.

اصل وابستگی متقابل اقتصادی علاوه بر آنکه موجب مدرن سازی نظریات مربوط به امپریالیسم نوین گردید، نوعی تغییر فاحش در وسایل ارتباطاتی ایجاد کرد. دهکده سازی جهان، مکمل اقتصاد جهانی گردید بویژه آنزمان که اطلاعات و ارتباطات به عنوان کالاهای مصرفی جاری مطرح گردیدند. لحظه‌ای شدن اطلاعات موجب گردیده که حتی اصول و قواعد رفتاری در سیاست خارجی نیز دستخوش تحولات عمیق گردد؛ زیرا ارتباطات ماهواره‌ای موجب نابودی موانع زبانی و کاهش کنترل حکومتی بر اطلاعات و تغییر رفتارهای فرهنگی شده است. نظارت رسانه‌ها بر اقدامات سیاسی منجر به افزایش نقش افکار عمومی در سیاست خارجی گردیده و گسترش مبادلات فرهنگی و اقتصادی و در نهایت، نضج روابط بین ملیتی و افزایش نقش نهادهای غیر حکومتی را موجب شده است.<sup>(۱)</sup>

از سوی دیگر، بر مبنای نظریات سمیرامین (samir Amin)،

1- jean-jacques ROCHE, Theories des relations internationales, paris, Montchrestien, 1994. pp. 47-48.

تولیدات روز افزون کالاهای صنعتی در جهان سرمایه‌داری و بهره‌کشی دنیای صنعتی از کشورهای پیرامونی، منجر به تحول در روابط میان دنیای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه شده است به گونه‌ای که قواعد بازی از سوی جهان مسلط سرمایه‌داری، بر کشورهای پیرامونی تحمیل می‌گردد به گونه‌ای که توسعه کشورهای حاشیه‌ای در امتداد اقتصاد کشورهای صنعتی خواهد بود و این امر نوعی تخصصی‌سازی نابرابر را میان مرکز و پیرامون موجب می‌شود. با عنایت به وابستگی ساختاری کشورهای توسعه نیافته به کشورهای متروپل از نظر اقتصادی است که شاهد رخنه‌بازیگران سلطه‌گر بر روابط بین‌ملیتی و در نهایت بر نهادهای جامعه مدنی هستیم. با توجه به این شکاف قدرت میان بازیگران قدرتمند و ضعیف است که امپریالیسم اقتصادی توانسته نوعی رخنه کنترل یافته از بیرون را در سطح جامعه بین‌ملیتی اعمال کند که این فرآیند از طریق شرکت‌های تابع متروپل در جوامع رخنه یافته و ضعیف تحقق می‌یابد. از این روست که جوامع مدنی در کشورهای در حال توسعه به دلیل شرایط اقتصادی جهانی و موج سوّم امپریالیسم از استقلال تام برخوردار نبوده و دارای نوعی خودمختاری نسبی می‌باشند که این امر اولاً موجب گرایش به سیاست‌های نسبی‌گرا و چندجانبه می‌شود و ثانیاً سیاست‌های انفتاحی و همکاری جویانه را موجب می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

#### د: پیوند جامعه مدنی و سیاست خارجی از منظر روابط

##### بین‌ملیتی

روابط بین‌ملیتی که در فرآیند آن لاقابل یک بازیگر غیر حکومتی نقش فعال دارد به جریان‌هایی اطلاق می‌شود که از کنترل صاحب‌منصبان حکومتی خارج است (مانند مهاجرت انسان‌ها، انتقال سرمایه‌ها، مبادله کالاهای و انتشار افکار و عقاید) و از حدود مرزی پا را فراتر می‌نهد. به عبارت دیگر در کنار روابط بین‌دولتی (که از طریق ارگان‌های دولتی انجام و به صورت روابط دیپلماتیک رسمی و برقراری کنفرانس‌های بین‌حکومتی تجلی می‌یابد) شاهد روابط فراملی میان اشخاص خصوصی (افراد، شرکت‌های بازرگانی و تجاری، مجتمعات و...) که در سرزمین‌های متفاوت قرار دارند و از انحصار فعالیت‌های دولتی خارج می‌باشند هستیم. به دیگر سخن علاوه بر دیدگاه ماکرو (روابط بین‌حکومتی)، دیدگاه میکرو (روابط بین‌ملیتی) نیز در روابط بین‌الملل وجود دارد که نقشی مؤثر

برای سازمان‌های بین‌ملیتی و تعاملات میان محیط داخلی و خارجی قائل است. در واقع، تعاملات میان شهروندان دولت‌های مختلف ممکن است افکار و ادراکات الیت‌ها و غیر الیت‌های موجود در درون جوامع ملی را تغییر دهد. ارتباطات بین‌ملیتی از طریق رسانه‌های نوشتاری و الکترونیکی نیز می‌تواند موجب تغییر در نگرش‌های الیت‌های ذینفع، نخبگان اداری و الیت‌های سیاسی گردد.

در واقع، تأثیر تعیین‌کننده روابط بین‌ملیتی بر سیاست خارجی از طریق سازمان‌های غیر حکومتی ارتباطاتی و اقتصادی، هیئت‌های صلح، کمیسیون‌های تجاری و مذهبی، مهاجرت، توریسم و... تحقق می‌یابد و توسط گروه‌های ذینفوذ غیر حکومتی در جامعه بر دستگاه سیاست خارجی حکومتی اعمال نفوذ صورت می‌پذیرد. البته دولت‌ها نیز از روابط بین‌دولتی بهره می‌جویند و سعی دارند از این طریق بر سایر واحدهای سیاسی نفوذی مؤثر اعمال نمایند ولی در این تأثیر متقابل، جامعه مدنی نفوذی بیشتر بر سیستم حکومتی دارد که نضج و بالندگی روند همگرایی در قرن بیستم دلیلی بر این مدعاست. همچنین گرایش به نهادهای چندجانبه به عنوان سازمان‌های واسطه در عرصه بین‌المللی بیانگر آنست که جامعه مدنی نه تنها از ابعاد داخلی برخوردار است بلکه گستره‌ای بین‌المللی نیز یافته است به گونه‌ای که می‌توان سازمان‌های بین‌المللی غیر حکومتی را به عنوان نهادهای جامعه مدنی بین‌المللی یا فراملی در نظر گرفت.

#### ه: آثار و نتایج نضج جامعه مدنی در عرصه سیاست خارجی

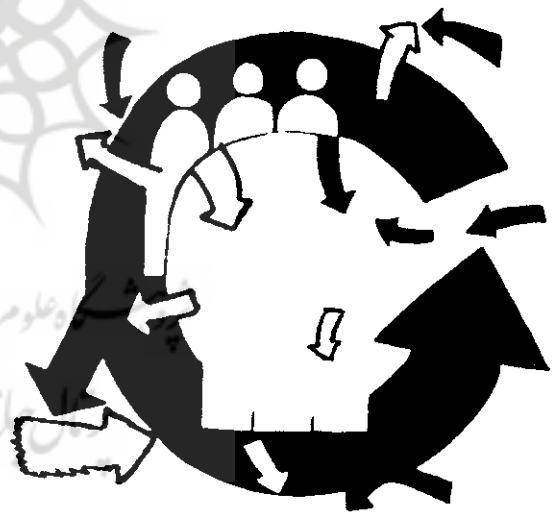
با عنایت به آنچه گفته شد، چنین استنتاج می‌شود که بالندگی جامعه مدنی از چندین لحاظ موجب اعتدال و تقویت سیاست خارجی فعال یک کشور کثرت‌گرا در عرصه بین‌المللی می‌شود:

نخست آنکه باز بودن سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی به سوی ورودی‌ها اعم از خواسته‌ها، تقاضاها، حمایت‌ها و پشتیبانی‌های افکار عمومی (که توسط جامعه مدنی هدایت و انتقال می‌یابد)، موجب آن می‌شود که حداکثر مشورت و تبادل نظر پیرامون آن سیاست خارجی از سوی نهادهای واسطه به عمل آید و سیاستی سنجیده با آگاهی از تمامی جوانب موضوع ارائه گردد. همچنین بالندگی جامعه مدنی موجب کارکرد صحیح فرآیند

بازخوران (Feedback) در نظام تصمیم‌گیری می‌گردد زیرا مکانیسم تصحیح اشتباهات و اشکالات سیاست خارجی از طریق رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی به دقت صورت می‌گیرد و این موجب ارائه سیاستی فعال و پویا در روابط خارجی می‌گردد.

دوم آنکه نضج جامعه مدنی موجب تقویت بنیادهای مشروعیت و پایگاه مردمی حکومت می‌گردد و این امر موجب می‌شود که حکومت با اتکاء به حداقل اجماع عمومی و اراده ملی برای حفظ استقلال بدون وابستگی مداخله‌گر بتواند سیاستی بیطرف‌گرا ارائه دهد؛ و تداوم در سیاست خارجی را بر مبنای اراده عمومی تضمین نماید که این امر بویژه در دوران بحران از طریق استراتژی بازدارندگی مردمی در مقابل دشمن متجاوز تجلی می‌یابد.

سوم آنکه تقویت جامعه مدنی موجب کاهش عرصه جولان دولت و تعدیل قدرت مطلق آن در جامعه می‌گردد به گونه‌ای که حکومتگران بر خود فرض می‌دانند که به مشورت و تبادل نظر با افکار عمومی و داخلی اهتمام کنند. این امر زمینه را برای تقویت نهادهای غیر حکومتی در عرصه‌های



داخلی و خارجی فراهم می‌آورد که به نوبه خود منجر به همگرایی‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر مبنای نقش فعال بازیگران فراملی خواهد شد. از سوی دیگر تأکید بر نقش فراملیتی سازمان‌های بین‌المللی و یا استراتژی چند جانبه‌گرایی را باید از منظر دیگری مورد توجه قرار داد. همان‌طور که جامعه مدنی اصولاً بر وجود طبقه متوسط در داخل کشور استوار است در عرصه بین‌المللی نیز سطوح متوسط از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. به عبارت دیگر زیر سیستم‌های منطقه‌ای به عنوان سطح متوسط میان دو سطح خرد (ملی) و کلان (جهانی) نقش مهمی در کاهش

شکاف میان دولت‌های ضعیف و قوی ایفاء می‌کند و همان‌طور که طبقه متوسط در داخل باعث ثبات و تداوم اوضاع داخلی می‌گردد نهادهای متوسط در زیر سیستم منطقه‌ای یعنی سازمان‌های منطقه‌ای نیز ثبات و دوام را در عرصه بین‌المللی تضمین کرده و نوعی توازن و تعادل را بین دو جهت‌گیری تخاصم و دوستی ایجاد می‌نمایند.

چهارم آنکه همان‌گونه که در داخل مشارکت جامعه مدنی موجب اعتدال در تصمیم‌گیری می‌شود در عرصه روابط خارجی نیز سیاست‌های معتدل و مسالمت‌جویانه را موجب می‌گردد. با توجه به اینکه جامعه مدنی در درون بر قانونگرایی استوار است موجب ترویج قانونگرایی در نظام بین‌الملل می‌گردد، این امر به نوبه خود استراتژی چند جانبه‌گرایی را تحقق می‌بخشد. در این رابطه دیپلماسی پارلمانتی می‌تواند وسیله‌ای برای رساندن ندای دولت مزبور به گوش جهانیان از طریق نهادهای قانونی بین‌المللی باشد. و مسالمت‌جویی آن کشور موجب افزایش پرستیژ و اعتبار آن کشور در عرصه بین‌المللی می‌شود که بر این حیثیت، ایفای نقش دولت‌همیار یا میانجی با دولت ثالث خواهد افزود. پنجم آنکه جامعه مدنی تأثیری عمده بر ساختار (بازیگران نظام بین‌الملل) و فرآیند (همکاری یا رقابت) سیستم بین‌الملل دارد. از نظر ساختاری موجب بالندگی بازیگران فراملی یا بین‌ملیتی شده است که بین دو سطح بازیگران خرده‌ملیتی (subnational) و بین‌دولتی (interstate) قرار دارند. و از نظر فرآیند موجب ایجاد زمینه تبادل افکار و تحمّل عقاید مخالف و قومیت‌های متفاوت می‌گردد که این امر به نوبه خود سبب افزایش همکاریها و ارتباطات فرهنگی، اقتصادی و اطلاعاتی میان جوامع شده و نضج همکاری‌های منطقه‌ای را موجب می‌گردد. در واقع، چنین نهادهای منطقه‌ای است که به سان جامعه مدنی فراملی عمل می‌کنند و مانع سلطه قدرتهای بزرگ بر کشورهای ضعیف می‌گردند.

ششم آنکه بر مبنای قیاس به سیستم شبه فدرالیسم که نظامی واسط بین رژیمهای متمرکز و نظام‌های فدرال است برای وصول به نوعی همگونی در نظام ناهمگن بین‌الملل، شایسته است نوعی اعتدال و تعادل در تقسیم قدرت در عرصه بین‌المللی تحقق یابد. بالندگی جامعه مدنی که به عنوان نهادی واسط بین دو حوزه خصوصی و حکومتی عمل می‌کند می‌تواند فرآیند همگرایی در عین واگرایی رادر بین جوامع موجب شود و بر مبنای نظریه وحدت در عین

کثرت، به حل و رفع ناهمگنی موجود در نظام بین‌الملل و  
واگرایی میان دولتهای دارای منافع متضاد کمک نماید.  
برقراری نهادهای واسط بین‌المللی یعنی همگرایی‌های  
منطقه‌ای موجب ثبات و تداوم صلح و مانع جنگ و  
بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد.

با عنایت به نکات فوق نتیجه گرفت که به گفته مارسل  
مرل، هر گونه تفسیر تک بعدی (اولویت جامعه مدنی بر  
جامعه جهانی و یا اولویت نظام بین‌الملل بر جامعه مدنی)  
یا دترمینیستی باید به کناری نهاده شود و رهیافتی  
دیالکتیکی باید اتخاذ شود که بر همکنش میان دو جنبه  
متفاوت از یک فعالیت ارج و ارزش بنهد.

بر مبنای نکته فوق، گرچه جامعه مدنی عاری از  
تأثیرپذیری از نظام بین‌الملل نیست، اما فاقد نقش تأثیرگذار  
بر سیاست خارجی نیز نمی‌باشد. به طور کلی اگر  
استراتژی‌های سیاست خارجی را به راهبردهای مقابله  
جویی، انزواطلبی، همکاری و آشتی‌جویانه تقسیم نمایم  
کاهش نقش جامعه مدنی موجب تحقق جهت‌گیری‌های  
رادیکال و افراطی (مقابله‌جویی و انزواطلبی) می‌گردد که  
این امر از نظر سعدی نیز مردود است:

جمعی چو گل و لاله به هم پیوسته نو همیزم خشک در میانی رسته  
چو بار مخالف و چو سرما ناخوش چون برف نشسته‌ای و چون بخی بسته  
اما بالندگی جامعه مدنی موجب نضج استراتژی‌های  
معتدل و میانه (همکاری‌گرا و آشتی‌جویانه) می‌گردد بدین  
معنا که سیاست‌های افتتاح و تنش‌زدا در عرصه سیاست  
خارجی اتخاذ می‌شود. البته این‌گونه سیاست‌های  
آشتی‌جویانه مربوط به دوران صلح است و گرنه در صورت  
بروز جنگ و درگیری، کشور مزبور می‌تواند با اتکاء به بسیج  
نیروهای مردمی موافق به مبارزه علیه تجاوزگران بپردازد و  
با مردمی یکرنگ و جوانمرد به مقابله با خصم برخیزد. به  
قول سعدی:

إذا شیع الکمئی یصول بطشاً و خاری البطن یبطش بالفرار  
چون دلاوری باشد در جنگ سخت می‌کوشد و شکم  
تهیه در حال فرار دلیری می‌نماید.

**گفتار دوم: جامعه مدنی و سیاست خارجی جمهوری  
اسلامی ایران**

پیوند جامعه مدنی و سیاست خارجی در جمهوری  
اسلامی ایران را می‌توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد:  
یکی از دیدگاه نظری که بر مبنای تعالیم عالیه اسلام، چگونه  
می‌توان چنین پیوندی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و

دیگری بر مبنای کارکردی، بدین معنا که پیوند مزبور در  
تاریخ نوزده ساله انقلاب اسلامی ایران چگونه تجلی  
یافته است.

**الف - جامعه مدنی و سیاست خارجی از دیدگاه اسلامی:**  
شکی نیست که نظام اسلامی، نه نظامی توتالیتر است  
که به نام مصلحت عمومی، مصلحت خصوصی را فدا سازد  
و نه حکومتی اوتاریتر یا اقتدارگرا را می‌پذیرد که مصلحت  
گروهی خاص را بر مصالح عموم جامعه ترجیح می‌دهد  
بلکه نظامی تئودمکراتیک است که در عین هدفمندی  
(teleological) و آرمانگرایی (idealism)، مصالح عموم جامعه را  
مدنظر دارد و ضمن اصالت بخشی به وحی، حاکمیت  
خداوند بر مردم و از طریق مردم را مظهر تئودمکراسی  
می‌داند و کسب حکومت و قدرت را صرفاً وظیفه و  
مسئولیت تلقی می‌کند که از طریق آن احکام شرع اجرا شده  
و نظرات و انتخابات مردم برای اداره کشور در چارچوب  
قوانین الهی تحقق می‌یابد.

آنچه از روایات مأثور از پیشوایان معصوم استفاده  
می‌شود، تأکید بر رعایت مصلحت عمومی مسلمانان است  
که اساس جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد. حضرت علی علیه السلام  
در این باره می‌فرماید:

«والله لاسلمن ماسلمت أمور المسلمین و لم یکن فیها جورٌ الا  
علیاً خاصه» (خطبه ۷۴، امیرالمؤمنین علی علیه السلام)، یعنی  
«مادامی که ظلم فقط به شخص من است (که حق مرا از من  
گرفته‌اند) و سایر کارها در مجرای خودش می‌باشد من  
تسلیم هستم».

بدین معنا که حضرت، آن موقع به قیام اقدام می‌کنند  
که کارهای مسلمانان از مجرای خود خارج شده باشد.  
نیز در قرارداد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، آن  
حضرت اذعان می‌دارند که مادامی که ظلم فقط به ایشان  
است و صرفاً ایشان را از حق خود محروم کرده‌اند ولی آن  
غاصب (معاویه) متعهد است که امور مسلمین را در مجرای  
صحیح اداره کند، مشروط بر این شرط، حاضر به کنار رفتن  
از مسند خلافت هستند.

با عنایت به پشتگرمی حاکم اسلامی به مردم است که  
وی می‌تواند اقتدار و حیثیت حکومت اسلامی را نزد  
جهانیان ارتقاء بخشد، بویژه آنکه در اسلام میان سیاست  
داخلی و سیاست خارجی پیوندی عمیق وجود دارد. به  
عنوان مثل از آیه شریفه «و من یعظم شعائر الله فانها من  
تقوی القلوب»، استنباط می‌شود که شایسته است هم در

داخل و هم در خارج به تعظیم شعائر الهی اهتمام کرد. با توجه به پیوند بین امور داخلی و روابط خارجی است که اسلامی که در داخل معتقد به اعمال شریعت سمحه و سهله است، در خارج معتقد به تشنج زدایی در روابط با کفار غیر معاند (و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم)، عدالت در برخورد با کافران (و لایجرمنکم شنان قوم علی آلا تعدلوا اعدلو هو اقرب للتقوی) و همزیستی مسالمت آمیز با آنان (قل تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم آلا نعبد الا الله و لانشرک به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله) می باشد.

ب - نگرش کارکردی به پیوند جامعه مدنی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران:

با توجه به تأثیر نحوه نگرش دولت‌ها به حاکمیت بر نوع روابط خارجی آنها، و با عنایت به وجود پیوندی عمیق میان سیاست داخلی و سیاست خارجی از دیدگاه اسلام (که مبنای هر دو را عمل به اصول و ارزش‌های اسلامی می‌داند)، جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به اینکه مراحل مختلف را طی نموده است، سیاست خارجی متناسب با این مراحل را در هر یک از ادوار انقلاب اتخاذ نموده است. بی‌ثباتی حکومت‌های دو سال اولیة انقلاب منجر به بروز برخی تغییرات متناوب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌گردد. با توجه به اینکه انقلاب دوران «خشونت» را طی می‌کرد، سیاست نه شرقی و نه غربی ایران نیز ایستاری خشونت آمیز و پرخاشگرانه نسبت به نظم موجود در سیستم بین‌الملل را دنبال می‌کرد. جمهوری اسلامی که در ابتدای تحقق نیازمند اعمال حاکمیت تام برای مقابله با توطئه‌های خارجی و فتنه‌های داخلی بود، سیاست مقابله با نظم موجود (Anti status quopolicy) را دنبال می‌کرد و در این رهگذر نیز گاه مجبور به اتخاذ سیاستی انزوا طلبانه برای پیشگیری از دخالت‌های نابجای قدرت‌های بزرگ در امور داخلی خود می‌گردد. این سمت‌گیری در دو عرصه سیاست‌های دو جانبه (قطع رابطه با مصر، مراکش، اردن، شیلی و...) و چند جانبه (عدم مشارکت در سازمان

ملل متحد به دلیل اینکه آن را ساخته و پرداخته قدرت‌های بزرگ می‌دانست، تقبیح اعمال کنفرانس اسلامی به دلیل اینکه رژیم‌های عضو را دست‌نشانده آمریکا یا شوروی تلقی می‌کرد) تجلی یافت. این سیاست در حال حاضر که دوران ترمیدور نامیده می‌شود، دستخوش تغییر گردیده است.

با توجه به هموار شدن راه تحقق جامعه مدنی در ایران، در حال حاضر شاهد نضج سیاست‌های همکاری جویانه، مسالمت‌آمیز و تنش زدا در روابط خارجی ایران می‌باشیم. به جای جنگ تمدن‌ها و مقابله با جهان خارج، ایران کنونی بر گفتگوی تمدن‌ها و تشنج‌زدایی در سیاست خارجی تأکید می‌کند. این سیاست انفتاح (politique d'ouverture) در دو بعد دو جانبه‌گرایی (برقراری روابط با مصر، بهبود در روابط با اعراب بویژه عربستان سعودی و...) و چند جانبه‌گرایی (سیاست تجدید نظر طلبی ایران در خصوص همکاری با سازمان ملل بدین‌صورت که ضمن پذیرش شورای امنیت، خواهان افزایش تعداد اعضای آن و حضور چند کشور اسلامی در آن می‌باشد، فعالیت‌ها در نقش ایران در سازمان کنفرانس اسلامی با توجه به عدم معرفی اعراب به عنوان رژیم‌های دست‌نشانده ایالات متحده آمریکا)، تجلی یافته است که این امر بی‌ارتباط با برقراری فضای باز سیاسی در داخل و نضج احزاب سیاسی در ایران نیست. پذیرش تنوع و کثرت‌گرایی در دو بعد ملی و جهانی موجب آن شده که در داخل بر تقویت مبانی آزادی، قانون‌مداری، احترام به حقوق ملت، مشارکت عمومی، وفاق ملی و عدالت اجتماعی تأکید گردد و در عرصه سیاست خارجی گسترش روابط با کلیه کشورها براساس احترام متقابل، ایجاد و تقویت‌ساز و کارهای اعتمادسازی متقابل، کاهش تشنج در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، نفی خشونت و شرکت فعال در فیصله‌محاصمات منطقه‌ای، صلح‌گرایی، همکاری قانونمند در جامعه جهانی و زیر ستم منطقه‌ای، گفتگوی سازنده میان تمدن‌ها و نیز همزیستی، تضارب و تعاطی افکار در سطح بین‌الملل مورد تأکید قرار گیرد.